

• جایگاه ارزشها در فراگرد توسعه •

• دکتر حبیب الله پیمان •

معضل گذار به توسعه یافتگی برای بسیاری دولت‌ها و ملت‌های جهان سوم، به یک کابوس تبدیل شده است، همان‌گونه که کنکور برای محصلین ایرانی! سان‌ها انتظار همراه با بیم و امید بری عبور از گذرگاه دسوار و پررمر و رار توسعه، خواب آرام از چشم‌های رهبران این کشورها رбудد است تا آن‌جا که همه انواع نش‌ها و ناکامی‌ها و ناتوانی‌ها در قالب این کابوس منجلی می‌شوند. «عقبه» توسعه یافتگی به ظاهر عبور ناپذیر می‌آید، نه می‌توان از آن به سهولت و سلامت گذشت و به خلوت رفاه و آسودگی قدم نهاد و نه می‌توان از آن چشم پوشید و هم‌چنان در ورطه فقر و عقب ماندگی و بحران‌ها و محرومیت‌ها دست و پا زد. نخبگان کشورهای توسعه نیافته بی‌وقفه در تلاش کشف رمز این قفل یا در تقلا می‌کشوند درهای بهت توسعه یافتگی اند.

در باره عوامل و موانع توسعه یافتگی تحقیقات زیاد و حجم اطلاعات و نوشته‌ها در این زمینه روزافزون است. زن میان، اخیراً توجه بیشتری به ارتباط میان فرهنگ و توسعه معطوف شده است و یک رشته نظریات حول این محور شکل گرفته‌اند. یک گروه از صاحب‌نظران برپیش شرط‌های فرهنگی توسعه تأکید می‌کنند و از ارزش‌های اخلاقی که

لازمه حرکت به سوی توسعه اند، سخن می گویند. شاید « ماکس وبر » پیش از همه با روشی علمی به این ارتباط پی برد و در اثر معروف خود « اخلاق پروتستانی و روحه سرمایه داری » از رابطه ارزشها و توسعه یرده برداشت. بعد از وی محققان با تفصیل بیشتری در باره اهمیت ارزش های اخلاقی و گرایش های ذهنی مردم در نیل به هدف های توسعه، سخن گفته اند. نزد آنها « انسان نو »، مجهز به نظام ارزش ها و اخلاقیات جدید، با زوری اصلی فراگرد توسعه است. وی نگرشی به کلی متفاوت با انسان سنتی به طبیعت، انسان، رابطه انسان با طبیعت و روابط میان انسان ها، به مسائل فیزیک و متافیزیک و یا به مقوله پیشرفت و ترقی و نقش انسان در تغییر و ساختن، جهان دارد. نامت ها تصور می شد که تنها فرهنگ و نظام ارزش های جدید غربی می تواند محرک و پشوانه توسعه قرار گیرد. ولی با ظهور کشورهای توسعه یافته در شرق آسیا، مطالعات مشابهی درباره پس زمینه های فرهنگی این جوامع انجام شد و تأثیر نظام ارزش های فرهنگ کنفوسیوسی و اخلاقیات انسان زاپنی و چینی در فراگرد توسعه مورد کنکاش و تأیید قرار گرفت و در نتیجه در صلاحیت انحصاری فرهنگ اروپائی در پیشبرد هدف های توسعه نردید حاصل شد.

اکنون در برابر کسانی که برای نظریه های فرهنگی توسعه اعتبار قائلند این پرسش وجود دارد که کشورهای توسعه نیافته با چه موانع فرهنگی دست به گریبانند و یا به عکس با تکیه بر کدام آموزه های اخلاقی و ارزشی موجود در میراث فرهنگی شان می توانند ملت خود را به یک تلاش دسته جمعی برای غلبه بر موانع و حرکت به سوی توسعه دعوت کنند. در مقابل صاحبان نظریه های ساخت گرا در جامعه شناسی توسعه، ریشه توسعه نیافتگی را نه در فرهنگ که در ساخت اجتماعی-اقتصادی آن جوامع جستجو می کنند و برای فرهنگ و نظام ارزش های اخلاقی چنان نقش ویژه ای قائل نیستند. نادر نیستند کسانی که بران ارزش ها به عنوان مفولاتی غیرعلمی یا حتی ضد علم نقشی مزاحم در برابر توسعه قائلند و بر این باورند که فرهنگ و نظام ارزش های اخلاقی حاصمه باید به صورت تابعی از تغییرات ساختار اقتصادی و اجتماعی درآمده از ضرورت های توسعه اقتصادی تبعیت کنند.

در این مقاله به رابطه علم و ارزش ها و سهم شان در فرایند توسعه پرداخته ام و جستجوی پس زمینه های مثبت و منفی در فرهنگ جامعه ایران، در ارتباط با هدف های توسعه به فرصت دیگری موکول شده است.

سرنوشت فرهنگ در فراگرد توسعه: گروهی از کارشناسان توسعه، ارتباط میان فرهنگ و توسعه را بر اساس قیاس ربر تبیین می کنند:

۱) مطابق کبرای این قیاس، توسعه نحولی است ساختاری و سیستماتیک که نوسازی کامل و تمام عیار جامعه را در بردارد، لذا فرایندی است تفکیک پذیر، بطوری که هیچ یک از اجزاء اصلی آن را نمی توان حذف کرد بی آنکه در حرکت آن خللی وارد شود. یعنی هر جزء یا زیرمجموعه از این فرایند، باید با دیگر اجزاء کل مجموعه همخوانی داشته باشد.

هسته مرکزی این سیستم را علوم تجربی تشکیل می‌دهند و آنها هستند که در کلیه عرصه‌های طبیعت، اقتصاد، جامعه و سیاست حرف آخر را می‌زنند. بنیان توسعه بر این علوم متکی است و بر کشوری که خواهان نیل به توسعه است باید رهبری علوم را بپذیرد و به الزامات آن تن دهد و جز معیارهای علم، داوری چیزی را نپذیرد.

فرهنگ و نظام ارزشهای اخلاقی، هرچند اموری هستند که تسلیم آزمون‌ها و داوری علم نمی‌شوند، ولی از لوازم توسعه‌اند و در جریان پیشرفت با نیازها و ضرورت‌های توسعه هماهنگ می‌شوند و به صورت بخشی تفکیک‌ناپذیر از آن فرایند درمی‌آیند.

۲) و مطابق صفرای آن، خاستگاه علوم تجربی در غرب است و در همانجا بود که برای نخستین بار فراگرد توسعه رخ داد، آنان همچنان در این راه پیشگامند و در عرصه علوم تجربی، به نوآوری و نوزائی ادامه می‌دهند. در جامعه‌های توسعه یافته غربی، نظام ارزشها طی یک دوره تحول با موازین علمی و تجربی و هدفهای توسعه هماهنگ شده‌اند. یعنی کلیه عناصر فرهنگ کهن که با معیارهای علمی و ضرورت‌های توسعه سرمایه‌داری و صنعتی همخوانی نداشتند، حذف شدند.

۳) و سرانجام این نتیجه که کشورهایی که خواهان پیروی از الگوی توسعه غربی و قدم نهادن در مسیر تکامل علمی و تکنولوژیک هستند، ناگزیر باید همه لوازم آن از جمله فرهنگ نظام ارزشهای اخلاقی غربی را یکجا بپذیرند یعنی به حقوق و آزادیهای فردی، در همه عرصه‌های اقتصاد، سیاست و اخلاق و فرهنگ احترام بگذارند، بر اصالت سود، لذت و قدرت به عنوان محرک‌های اصلی رفتار انسان صحه گذاشته، اصول لیبرالیسم، مالکیت خصوصی و آزادیهای اخلاقی و جنسی را محترم بشمارند و در تأیید این نتیجه به این نکته اشاره می‌کنند که کلیه جوامع توسعه یافته غربی برغم برخی تفاوت‌های صوری در آداب و رسوم و مذهب، نه فقط در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، که به لحاظ اخلاقی و سیستم ارزشی نیز شبیه یکدیگرند.

گروهی دیگر از صاحب‌نظران به یکپارچگی و خشک‌ناپذیری فرهنگ و اقتصاد و سیاست، معتقد نیستند. می‌گویند، پیشرفت در هر یک از این عرصه‌ها مبادی و لوازم خاص خود را دارد، و همانطور که «ویل دورانت» خاطر نشان می‌سازد، ممکن است جامعه‌ای نیز یک لحاظ رو به پیشرفت باشد ولی در جنبه‌های دیگر در حال انحطاط. بر این اساس یک کشور خواهان توسعه می‌تواند علوم و تکنولوژی را از کشورهای توسعه یافته اخذ کند و با روش‌های علمی در عرصه طبیعت و اقتصاد به فعالیت بپردازد ولی در سیاست و اجتماعات و اخلاق و فرهنگ، دلبخواه عمل کند. آنان به کشورهای اروپائی و آمریکا و ژاپن اشاره می‌کنند که برغم داشتن وجوه تشابه در توسعه اقتصادی و علمی و تکنولوژی، هر یک از فرهنگ و اخلاقیات خاص خود پیروی می‌کنند. در جوامع غربی آزادی فردی، سودجویی و مالکیت شخصی جزو ارزشهای اساسی و خدشه‌ناپذیراند و حال آن‌که در ژاپن و شرق آسیا صرفه‌جویی و سخت‌کوشی راه اصاعت از مافوق و قبول اقتدار سازمانی و وفاداری به سلسله مراتب قدرت و تسلیم شدن به نظم جمعی و اجتناب از اختلاف

در روابط خانوادگی و اجتماعی، پایه‌های اخلاق جامع را تشکیل می‌دهند. در غرب رقابت فردی و در شرق دور رقابت جمعی، محرک رفتار افراد است. حتی اگر برای رسیدن به هدف‌های توسعه ناگزیر از قبول برخی الزامات اجتماعی و سیاسی باشیم، این اجبار در مورد اخلاق و مذهب و آداب و سنن ملی و بومی وجود ندارد.

فقدان وحدت نظر در تعاریف توسعه و فرهنگ و نامشخص بودن مرزهای علم و غیر علم، رسیدن یک نظر قطعی در این باره را دشوار می‌سازد. بعضی صاحب‌نظران از یکسو توسعه را یک تحول بنیانی و تمام عیار تاریخی می‌دانند که میان دودنیای کهنه و نو جدایی می‌افکند و همه ساختارهای زندگی را متحول و نومی‌سازد و از سوی دیگر وجود تفاوت‌های فرهنگی را در میان کشورهای توسعه یافته می‌پذیرند البته اگر فرهنگ، تنها شامل اموری مثل طرز لباس پوشیدن باشد، این نظر صحیح است. ولی فرهنگ، همه شیوه‌های زندگی و روش‌های تفکر، احساس و عمل را در بر می‌گیرد. و اگر توسعه به حق، فرایندی همه جانبه است که همه ساختارها و شیوه‌های سنتی و کهن را تغییر داده و نو می‌کند، از این رو گفته که توسعه به معنای مسمان شدن فرهنگ‌ها نیست، تناقض آمیز به نظر می‌رسد.

● توسعه، علم و ارزش

این قضیه که توسعه یک تحول همه جانبه تکاملی است، به شرطی علمی است که قابل آزمون باشد و به شرطی صحیح است که در مواجهه با واقعیت‌ها، در برابر ابطال شدن مقاومت کند. برای آن که قضیه مزبور آزمون‌پذیر شود باید برای «تکامل» شاخص‌های قابل اندازه‌گیری تعیین کرد. به طوری که هم تغییرات و هم جهت تغییرات را بتوان مشخص نمود. تکاملی بودن تغییرات وجه ارزشی دارد (ضد آن تغییرات انحطاطی یا حرکت درجا و دورانی است. برای تکامل، شاخص‌های متعددی می‌توان در نظر گرفت. مثلاً درجه خلاقیت در میان افراد جامعه. اگر حرکت توسعه تکاملی باشد باید با پیشرفت آن هم بر تعداد افراد خلاق و مبتکر در جامعه افزوده شود و هم کیفیت و سرعت نوآوریها فزونی یابد. نوآوری را به صورت یک متغیر در دو دوره زمانی یا در میان دو جامعه می‌توان تعیین و با هم مقایسه کرد یا افزایش و کاهش آنها را با رجوع به گذشته (مطالعه گذشته نگر) یا طی چند سال آینده (مطالعه آینده نگر) تعیین نمود. شاخص‌های دیگر تکامل مثل آگاهی‌ها و علوم، رفاه و امنیت اجتماعی، امید زندگی و سطح سلامت جامعه، تکنولوژی و صلح و دوستی و همکاری و همدردی در میان افراد جامعه همه قابل اندازه‌گیری اند. رشد بیشتر این شاخص‌ها در ضمن نشانه ارتقاء کیفیت زندگی و امنیت ثبات و نشاط و بالندگی حیات اجتماعی است.

از آن جا که توسعه تحولی همه جانبه است باید هر چهار شأن زندگی مادی و جسمانی، فکری و عقیدتی، روحی و عاطفی و اجتماعی را شامل شود.

این امکان هست که جامعه‌ای خلاقیت‌های علمی و فنی خود را در رابطه طبیعت و

حیات مادی مردم ارتقاء دهد ولی در بالا بردن کیفیت حیات عاطفی و جنسی معی
مناسبات فکری و روحی و اجتماعی میان انسان‌ها به انحطاط گراید (پوس دورانت)

به این ترتیب ارزش‌ها ششم - موضوع بررسی علمی فرار می‌گیرند و جدش دانش و
ارزش از بین می‌رود و علوم اجتماعی صلاحیت صدور احکام ارزشی پیدا می‌کند. علوم
انباتی مدعی بیطرفی در برابر ارزش‌های اخلاقی است اما این یک دروغ آشکار است که
ممکن است حتی شخص دانشمند و محقق از آن بی‌اطلاع بماند و از داوری ضمنی خود
ناآگاه باشد. به گفته «لئو اشتراوس» غیرممکن است یک اندیشه، یک عمل، یک اثر
را بدون ارزش‌گذاری آن فهمید. قضایانهای ارزشی که ورودشان به علم سیاست،
جامعه‌شناسی یا اقتصاد ممنوع شده است به طور غیر منظم... از راه یکی از ضوابط علم
اجتماعی امروز - آسیب‌شناسی روانی - وارد می‌شود. ۲ - علوم اجتماعی انسان‌گرا در
غرب با این داعیه که وظیفه‌اش به توصیف و تبیین واقعیتها محدود می‌شود، دو عیب
بزرگ دارد، اول این که فصاحت ارزشی بهیضه در آن را از دید مردم نهی نگاه می‌دارد.
ریرا واقعیت را ملاک جذب و مضروب بودن گرفته آن را ذنب و مجسد می‌سازد و هر
حرکتی که بر ضد واقعیت باشد، محارب و غیر عادی (بیمار) قلمداد می‌کند. دوم، با
سببیت از علوم طبیعی، واقعیت‌های جزئی اجتماعی تحت بررسی را نمونه‌ای از کلی
واقعیت جهانی پنداشته، احکامی را که متلازم مظالمه واقعیت‌های جامعه آمریکا به دست
آورده است با کلی واقعیت جامعه بشری یکی می‌گیرد. حال آن که واقعیت‌های اجتماعی و
فرهنگی در هر جامعه ضمن داشتن برخی اشتراکات و شباهتات - دیگر حوامع، ویژگیهای
خاص خود را دارند، محقق انبات گرا قادر به فهم معنای حقیقی واقعیت‌های اجتماعی و
فرهنگی جوامع دیگر نیست زیرا «آنها را از طریق طرح مفهومی تفسیر می‌کند که از جامعه
غربی جدید نشأت گرفته و ویژگیهای همان جامعه را منعکس می‌کند و بیشترین تناسب را
نیست تا همان جامعه خاص دارد. ۳ - با روش‌های علمی (حساس) می‌توان آن
واقعیت‌ها را همان گونه که هستند و مردم آن‌ها فهم می‌کنند درک کرد.

معیارهای اساسی توسعه و تکامل میان همه جامعه‌ها مشترک اند اما طرح‌ها و مدل‌های
اجرایی یا شرایط ویژه هر سرزمین و جامعه مناسب دارند. علوم اجتماعی باید با فهم درست
واقعیت‌های هر جامعه، درجه تناسب و مواضع آن‌ها را با هدف‌های توسعه تبیین نماید.

نکته اساسی دیگر در مسائل مربوط به زندگی اجتماعی، برهیز از حربه نگری است.
حیات اجتماعی یک حقیقت کلی است، تجزیه آن به جنبه‌های مادی و معنوی و اقتصادی و
اجتماعی و فرهنگی برای سهولت ساخت دقیق ساختارهای آن است. اما از جرم هرگز
نمی‌توان به کلی رسید و دیدن اجزاء و ندیدن و شناختن کل حقیقت، مترادف منته کردن
زندگی و انهدام و نابودی آن است.

اگر مشاهده می‌شود که در تمدنهای غربی به رغم پیشرفتهای عظیم علمی و فنی
دستیابی به تولید انبوه زندگی اجتماعی آورده به رنج و تباهی و تضاد و تنش و ستیز و

خصوصیت است، اگر فرد در دل ثروت و رفاه می‌ولد و روح در جسم تنومند در آزار و سنجیده است، برای آنسکه واقعیتها جزء جزء بسطح نظرند و کلیت حیات و هدفهای زندگی به اجزاء تقسیم و شناسایی می‌شود، بی آنکه دوباره هر یک در پرتو کل که ترکیبی یگانه از همه اجزاء است نگریسته شوند. هر کس یک واقعیت حیرتی را به کل حقیقت زندگی تقسیم می‌دهد و حال آنکه بطور مثال ماده تنها جلوه و شکل آشکار حقیقت زندگی است. انجاست که علوم تجربی بدون باری فلسفه از باری و هدایت درست کنشی زندگی اجتماعی عاجز می‌مانند. در یک نگرش کلی و فلسفی است که همه رجوع زندگی و هدفهای کوتاه مدت و درازمدت یک جا مورد توجه قرار می‌گیرند و به رغم تجزیه و تحلیل امور به ظریفی شمی. وحدت کل محفوظ می‌ماند، اهداف کوتاه مدت و مصالح نزدیک بر مصالح دراز مدت، منافع فردی بر منافع جمع، و ارزشهای مادی بر نیازهای معنوی، مصالح نسل کنونی بر مصالح سلهای آینده، منافع ملی و گروهی و طبقاتی بر منافع جامعه انسانی سابقه نمی‌افکند.

برای آن که سمت گیری و جهت نفسراب در توسعه به سوی پسرقت رسد، جامعه نیازمند یک نظام ارزی است که تعیین کننده جهت پسرقت است. علوم تجربی که با طبیعت سروکار دارند، به تنهایی در این زمینه کاری صورت نمی‌دهند، آن‌ها روش‌ها و وسائل و ابزاری را در اختیار می‌گذارند که در هر دو جهت احیاء و پسرقت و تخریب و انحطاط کارایی داشته و سودمند هستند. سمت گیری تصمیمات و انتخابها توسط نظام ارزی حاکم بر انسان‌ها تعیین می‌شود و این وظیفه بر عهده فلسفه، دین و ایدئولوژی‌ها است که آرمون درستی آنها باند به وسیله روش‌هایی رایج در علوم اجتماعی و تاریخ انجام گیرد. در این جا منظور از دین اصول و ارزش‌های ثابت و جهت دهنده به زندگی است و احکام و سورا عمل‌ها را شامل می‌شود. قبلاً نادآور شدم که همه انواع علوم قادر به صادر کردن گزاره‌ها و احکام ارزشی هستند. چنانکه علوم طبیعی ضمن آنکه حاوی بسیاری گزاره‌های موضوعی و صمیمی ارزشی (رجحانی) است، می‌تواند پایه تشکیل و تدوین یک سلسله احکام ارزشی نیز گیرد.

دین یک منظومه معرفی است حاوی آگاهی‌ها و اصولی درباره حقیقت زندگی انسان و روابط نسانها با ضعیف و با یکدیگر و اسباب و علل رنج و بیماری و یا نشاط و زندگی جاودانگی.

انسان‌ها در هر جامعه دو دسته از هدفها را دنبال می‌کنند. یک دسته اهداف فوری که در آن منافع مادی و علائق جسمانی، فکری، اجتماعی یا روانی کوتاه مدت مد نظر اند. دسته دوم هدفهای درازمدت که از «فردا» شروع می‌شود و برای بسیاری از مردم به بعد از مرگ هم کشیده می‌شود. جدا کردن این دو در عملکرد فردی یا اجتماعی موجب بروز تناقضات بسیار شده، ستیز و کشمکش درونی و بیرونی دائمی را بر انسان تحمیل می‌کند. مثلاً برای مردم امریکا کسب درآمد و رفاه بیشتر و داشتن امنیت در برابر هر نوع تهدید اقتصادی یا نظامی جزو هدف‌های فوری است که معمولاً نسبت عمده وقت و ذهن

کارگردانان سیاست را به خود مشغول می‌کند. ولی مناسبات مردم آمریکا با سایر ملت‌ها و نیز روابط میان گروه‌ها و طبقات مختلف درون جامعه و آینده بشریت و تأثیراتی که این روابط در زندگی نسل‌های بعدی دارد، جزو وظایف سیاستمداران یا نیست و یا به طور جدی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. آنها در قلمرو ارزش‌های انسانی و اخلاقی فهرست‌بندی می‌شوند و با توجه به این‌که در آنجا فلسفه، اخلاق و دین از زندگی سیاسی جدا شده است، فلسفه و نظام ارزش‌های اخلاقی نقشی در سیاست‌گذاریها و جگونگی تأمین نیازهای مادی و هدفهای فوری و کوتاه‌مدت ندارند، و هدف‌های جزئی در پرتو کلیت زندگی نیروی است بالنده و یگانه بررسی نمی‌شود.

در یک فراگرد درست توسعه که ضمن آن باید همه شئون جامعه متحول و تغییرات در مسیر تعالی و ترقی انسان‌ها باشد ایجاد ارتباط میان علم و ارزش‌ها و دخالت دادن این دو در همه تصمیم‌گیریها و سیاست‌گذاریها امری ضروری است.

نظام ارزش‌هایی که سنجش‌پذیریهای اساسی و درازمدت زندگی فردی و اجتماعی را تعیین می‌کند از حقایق کلی فلسفه و جهان‌بینی بدست می‌آیند. این ارزش‌ها باید سیاست را که وظیفه‌اش منحصر به حل نیازها با وسایل فوری و مادی و کوتاه‌مدت است در راستای هدف‌ها و ارزش‌هایی انسانی و اخلاقی (دینی) تنظیم کند و علم نیز وظیفه‌اش این است که درستی سیاست‌ها و تصمیمات را با توجه به سه عامل اساسی (۱) ملاکهای ارزشی و هدفهای بلندمدت (۲) منافع و نیازهای فوری و کوتاه‌مدت (۳) امکانات و تواناییهای موجود، ارزشیابی و صحت و سقم آنها را تعیین کند. در واقع با روشهای علمی است که می‌توان به این سوال پاسخ داد که هر یک از سیاستها و برنامه‌های توسعه با توجه به واقعتهای موجود اولاً عملی و تحقق‌پذیرند، ثانیاً نیازهای مهم و مسایل فوری و کوتاه‌مدت را حل می‌کنند و ثالثاً تغییرات خاصه با نظام ارزشهای اخلاقی و انسانی (دینی) جامعه و هدفهای درازمدت و اساسی زندگی هماهنگ و همسو هستند.

در الگوی توسعه غربی ارتباط ارزش‌ها با علم و سیاست قطع شده است در نتیجه عدم تعادل و هماهنگی میان منافع و مصالح فوری و مصالح درازمدت مردم و گروه‌ها و طبقات پدید آمده و تنش‌های دائمی در درون جامعه و در روابط میان آن جامعه‌ها و دیگر ملت‌ها و جوامع را سبب شده است.

در اکثر کشورهای توسعه‌یافته، هم ارزشهای انسانی و اخلاقی (دینی) مغدوش و مورد سوءاستفاده قدرت‌های حاکم‌اند و هم علم از صحنه عمل خارج و از انجام وظیفه خود که آزمون‌روشنیها و سیاست‌هاست محروم نگاه داشته شده است. در واقع سیاست‌ها نه مبنی بر واقع‌بینی علمی و نه هماهنگ و همسو با ارزش‌های انسانی و اخلاقی اصیل تنظیم می‌شوند.

رفتی همبستگی میان دانش و ارزش و رابطه میان جزء و کل به نحو مطلوبی حل گردید آرمانهایی انسانی و اخلاقی را می‌توان به هدفها و احکام اجرائی و تحقق‌پذیر در هر مرحله و در هر جامعه (زمان و مکان خاص) تنزیل داد و میان احکام ارزشی حقیقی و کاذب تمییز

قابل شد. احکام آموزشی اصیل آنهایی هستند که از یک گزاره توصیفی-ارزشی آزمونی پذیر و تأیید شده با روش های علمی به دست آمده باشند مثلاً هوای آلوده به اکسید دوکربن برای سلامت انسان مضر است، گزاره ای است توصیفی-ارزشی یعنی ضمن آنکه واقعیتی را وصف می کند روحان هوای نبالوده به اکسید دوکربن را بر هوای آلوده برای سلامت انسان تعیین می کند. این گزاره هم آزمونی پذیر است و هم با روش های علمی ابطال پذیر و از یک چنین گزاره ای احکامی چند قابل استخراج اند که ممکن است اصیل یا غیر اصیل، واقع بیثانه و تحقق پذیر یا غیر واقع بیثانه باشد. ارتباط ماهوی میان احکام مزبور و گزاره توصیفی-ارزشی و نیز واقع بیثانه و عملی بودن آن ها صرفاً با روش های علمی تعیین می شود، ارتباط میان علم، ارزش و امر سیاستگزاری و صدور حکم بیش از آن هست و به بررسی و بحث بیشتری نیاز دارد. ■

پانوشته ها:

(۱) دکتر حسین عطیمی، روزنامه همشهری، سه شنبه ۲۲ آذر ۷۳.

(۲) فلسفه سیاسی - لئو اشتراوس - صفحه ۲۵.

(۳) همان، صفحه ۲۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی